أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

نظر خودم بر اين بود كه چون ديديم مساله روشن است، با چند جلسه قضيه تمام بشود ولكن اين چند روز اخير، چند نفر از رفقا گفتند گرچه مطلب و مساله تمام است ولكن از آنجائي كه بهتر است و من هم البته در نظرم بود كه نسبت به اين قضيه متعرض بشوم و اول مساله متن مرحوم شيخ را شروع كردم راجع به كيفيت تقسيم‌بندي واجب و مقدمات واجب به مطلق و مشروط و همين طور مقدمات اربعه عقليه ،‌شرعيه، وجوديه و وجوبيه كه در اين جا طبعا مساله متوقف شد.

 روش و ديدن ما در مباحث در وهله اول پرداخت به آرا نيست برخلاف ساير جاهايی كه متداول است قبل از طرح نظر و استدلال بر آن منظر، به نقل آراء پرداخته مي‌شود و با ايرادي كه بر آراء وارد مي‌شود طبعا تثبيت يك قول و همان نظر مورد درخواست مي‌شود، اين قسم از نظر ما چندان مطلوب نيست معمولا امروزه در همين بحث كلام جديد كه عقل انتقادی مطرح است آنها به اين شيوه مي‌پردازند و با رفض آراء مخالف و ايجاد موانع براي آراء مختلف به آن رأي موردنظر در آخر قضيه مي‌رسند و آن رأي را تنها رأي كافي و مقنع و قابل قبول براي اتخاذ قرار مي‌دهند.

 اين مساله آفتش به اين است كه رسيدن به اين نقطه مي‌تواند تا حدودي اطمينان بياورد ولي علم‌آور نيست و باز انسان را در مرحله شك نگه مي‌دارد منتهي شك كمتر نسبت به شكوك ديگران، و به شكوك آراء ديگر ولي باز براي انسان نقطه‌ یقین را نمي‌آورد و اين مساله از سابق بوده يعني اختصاص به این نداشته و اين كلام جديد هم همين استقراء آراء مخالف و رد و رفض هركدام به بدست آمده چيزي كه مربوط به اين ها باشد نيست.

 و همين نكته است كه ما مي‌بينيم در مباحث، در هر بحث اصولي وقتي كه وارد مي‌شويم يا حتي در بحث فقهي اول قبل از پرداختن به آن بحث تأسیس اصل مُثبِت مي‌كنيم، تأسیس ‌در صورت عدم رسيدن به دليل و حجت كافي براي اثبات مطلوب در اين جا حاصل مي‌شود كه اين خودش خلاف است و انسان قبل از اين كه آن حكم واقعيه و بتّي بخواهد در ذهن او نقش ببندد و علم به آن پيدا بكند، نبايد سراغ تأسيس اصل در صورت عدم وجود دليل كافي نسبت به او برود، دليلي ندارد كه انسان قبل از آن بخواهد يك دفعه سراغ اين برود، مثل اين كارهاي اشتباه امروزه، مثل كار بسيار اشتباه و خطايي كه مي‌كنند و هنوز عقد نخوانده امضاء مي‌گيرند كه حق طلاق دست زن بايد باشد و بتواند كه در اين صورت‌ها خود را طلاق بدهد! از اول و قبل از عقد فكر طلاق را در سر اين ها مي اندازند! يعني از آن اول نغمه جدايي را مي‌زنند. بايد انسان عقد را محكم كند و از آن طرف هم بعد از اين در مورد خلاف بايد قانوني كه جلوي تعدي هركدام از زوجين را می گيرد بعداً داشته باشد، چرا بخواهد از اول اين كار را انجام بدهد كه اين ذهنيت باشد. و اين تأثير بسيار بدي مي‌گذارد كه گذاشته است بر كيفيت ارتباط بين طرفين.

 در مورد ورود در مسائل واستنباط واحتجاج ‌در بين فقها و علما هم مطلب به همين كيفيت است قبل از وارد شدن در اصل دليل فورا به تاسيس اصل مي‌پردازند و اين يك مساله بسيار اشتباهي است كه ذهن طالب از اول به سراغ نفس دليل نمي‌رود بلكه هميشه آن دليل با يك نوع شبهه و ترديد در ذهن او جريان دارد نه بعنوان يك اصل در حالي كه مطلب به اين كيفيت نيست.

 لذا كيفيت مباحثي كه ما با دوستان ورفقا داریم از اول بر تاسيس اصل و اين ها نيست هيچ كدام از اين اصل‌ها جاي خود را ندارد از اول انسان باید به سراغ اثبات نفس دليل و مطلوب برود، ادله براي اين مساله را كاملا بررسي كند جوانب را كاملا ببيند كيفيت فضاي حاكم بر حكم را در زمان امام عليه‌السلام را بدست بياورد قرائن، شواهد، تاريخ ، تفسير و مقارنات تمام اين حكايات و كيفيت تعامل امام عليه‌السلام را با افراد آن عصر در زمان نزول حديث را بايد بدست بياورد وقتی که انسان به آن حكم بتّي يا قريب به آن مرتبه علم رسيد و مطلب را تمام كرد و مساله را بدست آورد آن موقع بايد بيايد و شروع كند نسبت به آراء مختلف و مخالفي كه در اين زمينه است.

 بله ممكن است در اين زمينه مطالبي باشد كه از ذهن مفغول‌عنه شده باشد ولو انسان حتي در آخر ممكن است تغيير رأي بدهد بواسطه بعضي از مطالب، لازم نيست كه حتما انسان ابتداءً استقصاء تام داشته باشد استقصاء را بايد در حد مطلوب انجام بدهد و به نقطه جزم كه رسيد يعني جزم نسبت به مساله آن وقت بايد به ساير مطالب بپردازد و انظار ديگران را بگيرد در اين صورت نود وهشت درصد كيفيت مساله فرق خواهد كرد با ساير مواردي كه مساله به صورت ديگري مطرح مي‌شود.به طور كلي اصلا نفس مجتهد به يك استقرار و متانت و استحكام و اتقاني مي‌رسد كه در ساير موارد نيست.

 اين مساله اساسي در كيفيت مباحثات با رفقا بوده و به همين كيفيت هم هست لذا در اين قضيه ما از اول سراغ احتجاج بقيه و جمع آراء و كسب اجماع و فرض كنيد كه مسائل مختلف و رأي و فتوا و اين ها نرفتيم كه بخواهيم از آن ديدگاه به مساله نگاه بكنيم از اول رفتيم سراغ استدلال بر پايه آيات و بعد احاديث و بعد كيفيت گفتگوي امام عليه‌السلام در مواضع مختلف و با افراد مختلف و بحث را درآن زمینه برديم كه طبعاً با ورود در مساله واجب مطلق و مشروط ما برخورد كرديم و همان طوري كه قول داده بوديم از آنجايي كه مباحث اصولي تعطيل شد و جاي او مبحث فقهي قرار داده شده ولي بنا گذاشتيم نسبت به مباحث اصولي كه استطراداً هم پيش مي‌آيد در مباحث يك مقداري با مجال بيشتري صحبت بشود.

 بحث در مورد واجب مطلق و مشروط رسيد به اين جايي كه ميزان و معيار براي واجب مطلق اين است با توجه به مطالبي كه گفته شده البته رفقا طبعا يك مرور مجددي بر اين مطالب گذشته مي‌كنند تا اين كه در فرصت آينده براي موقعيت جديد كه سال جديد باشد محرم بعد از ايام عاشورا ما ديگر نسبت به مساله اصل بحث ديگر ما مطلب را تمام كرده باشيم و البته تمام هم كرديم و به نقل مطالب و آراء انشاءاللَه مي‌پردازيم البته خود من هم قصدم اين بود كه در عرض شش يا هفت روز مطلب را تمام كنم ولي با درخواستي كه رفقا كردند كه گفتند در نقل آراء فقها در مساله واجب مطلق و مشروط شما بيشتر شرح بدهيد گفتيم بسيار خوب ما آراء را به نحو استيفاء يك قدري توسعه مي‌دهيم، چون علي كل حال مساله مهمي است و پرداختن به شقوق و به فروع آن با توجه به اختلاف در حدود و در تعابیر و تفاسيري كه از واجب مطلق و مشروط شده و بطور كلي تبدل ماهوي مسائل تا صد و هشتاد درجه.

 فرض كنيد یکی از نتايج مسأله كه استطاعت در حج است و مسائل ديگر هم است فقط مربوط به استطاعت نيست مربوط به صلاه و صوم است حتي به خيلي از مطالب برمي‌گردد امر به معروف و نهي از منكر ،فروع و شقوق در آنها، كيفيت حكومت اسلام، مساله صلاه جمعه خيلي مطالب زيادي مشمول اين قضيه خواهند شد كه آيا همين صلاه جمعه واجب مطلق است يا مشروط است با توجه به اين مطالبي كه ما عرض كرديم و در بحث اصولي در اين جا تكليف نسبت به اين قضيه هم مشخص خواهد شد.

 و روشن مي‌شود كه آن بحثي را كه در نماز جمعه ما در تعليقات بر رساله مرحوم والد رضوان اللَه عليه زديم از اين جا نشأت مي‌گيرد كه مطلب را به واجب مطلق برگردانديم و عرض كرديم در ‌آن جا صلاه جمعه واجب مطلق است سواء کان فی زمن الامام علیه السلام او فی زمن غیبته سواء فی حکومه الاسلامیه او فی غیر حکومه الاسلام مثل نماز ظهر، اين نماز واجب است چطور اين كه نماز ظهر بالنسبه به وجود امام علیه السلام و عدم وجود تحقق حكومت در اسلام و عدم تحقق اسلام واجب مطلق است و مشروط نيست همين طور صلاه جمعه هم بالنسبه به اين ها واجب مطلق است و مشروط نيست. پس بنابراين اگر اجتماع سبعه اشخاص در جايي باشند كه شرايط صلاه جمعه براي آنها محقق باشد و يكي از آنها بتواند خطيب بشود و نماز جمعه را بخواند بر آنها واجب است كه اقامه صلاه جمعه كنند گرچه در آن بلد اقامه صلاه جمعه نشود اين مساله و مبنا بود و خود ما هم كه در مكه مشرف بوديم دو سال پيش در روزهاي جمعه در همان جايي كه بوديم نماز جمعه را به شرط وجوب اطلاق خودش، خودمان نمازجمعه خوانديم و رفقا كه در دو سال پيش هم در مدينه و هم در مكه ظاهرا در هردوتا بود و در خارج از ايران هم كه شرايط براي صلاه جمعه بود در آن جا هم ما اين كار را انجام داديم ولي در اين جا از باب اين كه نماز جمعه منعقد است اين جا مساله‌اش تفاوت مي‌كند.

 راجع به اين قضيه همان طوري كه عرض كرديم بسيار مساله مهمي است و واجب مطلق و مشروط و رسيدن به اين نقطه كه لحاظ واجب به چه قيودي او را مطلق و به چه قیودی او را مشروط مي‌كند ماحصل صحبت‌ها و مطالب در مباحث گذشته به اين برگشت كه نه مقدمه عقليه مي‌تواند شرط براي واجب بشود و نه مقدمات وجوديه هيچ كدام نمي توانند بر خلاف قوم كه مقدمات عقليه را شرط وجوب گرفتند، مانند علم نسبت به احکام كه شرط وجوب است البته غير از مقدمات عقليه كه بلوغ باشد و قدرت و امثال ذلك كه آنها خارج از اين مقدمات هستند آن مقدمات عقليه كه شرط براي وجوب است در آنجا عرض شد یعنی آخرین مطلب ما این بود كه خود اين مقدمات عقليه كه مقدمات علميه است آن هم در دو ظرف متفاوت تفاوت مي‌كند در ظرف جهل بسيط مقدمات علميه موجب اشتراك واجب به واجب مشروط هستند فرض كنيد شخص به طور كلي اصلا علم و اطلاع ندارد مگر در موارد خاصي كه شارع حكم به قضا كرده حتي در صورت عدم علم كه در آن جا باز علم به عنوان شرط براي واجب اخذ نشده، آن شرط براي ترتب عقاب و اين ها مطرح است ولي در صورتي كه در غير از اين ظرف كه ظرف جهل مركب است يعني مكلف در عين عدم اطلاع بر تكليف در عين حال احساس وجود و تحقق تكليف را دارد نه اين كه بطور كلي اصلا برّانیِ برّانی است نسبت به مساله، نه، آن احساس را دارد ديگر در اين صورت واجب بالنسبه به اين علم كه مقدمه وجوب عقلي است واجب مي‌شود واجب مطلق نه واجب مشروط.

 فلهذا باز در خود علم ما مي‌بينيم مساله فرق كرد حالا تا حدودي به عنوان اجمال من عرض كردم در بحث آينده به اين مسائل مي‌پردازيم كه اصلا بطور كلي تقسيمي كه كردند مقدمات را به مقدمات عقليه و وجوديه و شرعيه و وجوبيه آيا اين تقسيم دخالتي در اطلاق و اشتراط دارد يا ندارد؟ بله ممكن است مقدمه عقليه باشد وليكن هيچ دخالتي در اطلاق نداشته باشد يا فرض كنيد اصلا مقدمه شرعيه باشد ولي باز دخالتي در اطلاق و اشتراط ندارد مساله اطلاق و اشتراط ملاكش در اين است كه شارع حكم به وجوب كرده است صرف نظر از مقدمه يا شارع حكم به وجوب كرده است در صورت تحقق مقدمه فقط ملاك به اين مطلب برمي‌گردد نه به امر ديگر حالا آن مقدمه وجوديه باشد مثل نفس سُلَّم باشد يا مقدمه شرعيه باشد مثل طهارت بالنسبه به صلاه باشد يا مقدمه عقليه باشد مثل تحصيل علم براي تحقق تكليف يا مقدمه وجوبيه باشد مثل زوال و بالنسبه به شمس باشد در هيچ كدام از اين ها همان طوري كه قوم آمدند به نحو كلي تمام مقدمات عقليه را شرط وجوب دانستند و واجب را بالنسبه به آن مقدمات واجب مشروط دانسته‌اند مساله به اين كيفيت نيست و همين طور در آن جايي كه مقدمات شرعيه باشد ملاك فقط همين است كه واجب بالنسبه به آنها آيا مكلف اختيار عدم اتيان به مقدمه را دارد يا ندارد؟ اين مساله است اما اين كه آيا اين مقدمه در قدرت مكلف هست یا نه مثل زوال يا غروب شمس يا مثل تحصيل طهارت عرض كرديم دخالتی در اشتراط و اطلاق ندارد در اين مساله گرچه زوال شمس در اختيار مكلف نيست ولكن عرض شد از آ‌ن جايي كه زوال شمس بعنوان يك حادثه و واقعه و مقدمه قطعي‌الحصول است از اين نقطه ‌نظر چه شارع به مكلف بگويد كه در صورت زوال شمس صلاه واجب است يا اين كه معلق بر او نكند بگويد در صورت زوال شمس در هر دوي اين ها اين زوال شمس محقق است بله در آنزجايي كه مقدمه قطعي‌الحصول نيست انسان اختيار دارد او را انجام بدهد اولا قطعی الحصول نيست بعد هم انسان اختيار دارد او را انجام بدهد يا اختيار دارد انجام ندهد.

 در اين صورت معلوم مي‌شود كه تمام العله و انبعاث داعي و طلب در نفس مولا عبارت است از وجود مقدمه نه ايجاد مقدمه، بين وجود مقدمه و بين ايجاد مقدمه فرق است شارع كه مي‌گويد صلاه ظهر واجب است عندالزوال مي‌گويد كه بايد تو زوال شمس را ايجاد كني و بعد نماز هم برآن مترتب بشود منتهي چون اين قطعي‌الحصول است و ايجادش در دست تو نيست اگر در دست تو بود شارع مي‌گفت اين را ايجاد كن چرا؟ چون الصلاه لا يترك بحال، توجه كرديد ولي ايجادش در اختيار ما نيست اگر ايجاد اين زوال در اختيار ما بود آيا ما مي‌توانستيم زوال را ايجاد نكنيم؟

 ببينيد من اين مثالهايی كه مي‌زنم همه اين ها حساب شده است مي‌خواهم آن بزنگاه مطلب را كه از ديدگاه غافل شده است و مخفي است منتقل كنم، اگر شمس يك جوري بود كه در اختيار ما بود در اختيار هر كسي بود كه شمس را براي خودش به بياورد يا به زوال نياورد واجب بالنسبه به آن چه مي‌شود؟ بالنسبه به شمس واجب مشروط مي‌شود آيا شارع يك چنين اختياري به ما مي‌داد؟ پس اگر اختيار مي‌داد پس نماز الصلاه لا يترك بحال چه مي‌شود؟

پس معلوم می شود در اين جا مساله اين نيست آن الصلاه لا يترك بحال في اي حال الصلاه خير موضوع ان قبلت قبل ما سواها و ان رد ردت ما سواها و ساير مسائل ديگر اين بينش را به انسان مي‌دهد كه داعي براي طلب و انبعاث در نفس مولا زوال نيست به عنوان تمام العله به عنوان ظرف است داعي چيست؟ نفس الصلاه و القربان و الرقاء و الروحانيه و النورانيه المتولده من الصلاه آن داعي براي صلاه است منتهي شارع نمي‌گويد از صبح كه بلند شدي بخوان تا ظهر نه هر چيزي حساب و كتاب دارد وقتي كه مي خواهي بخواني بايد سر ظهر بخواني اين سر ظهر خواندن براي من مطلوب است نماز قبلا واجب است ولي كي بخواني روزه را بايد بگيري ولي كي بايد بگيري؟ شوال نه، رمضان بايد اين روزه را بگيري پس كسي كه مي‌آيد و بخاطر روزه نگرفتن به سفر مي‌رود كار حرام انجام داده است نه اين كه برايش سفري پيش مي‌آيد البته اصل سفر كه در ماه رمضان كراهت دارد فتوا بر اين است شارع گفته فمن کان مریضاً او علی سفر، كدام سفر؟ سفري كه براي انسان ضرورت پيش مي‌آيد جهتي دارد علتي دارد شارع منّهً علی العباد قائل به تخفیف است، ولي براي فرار از صوم و اين تكليف انسان مي‌رود و برمي‌گردد، اين سفر خلاف شرع و حرام است، نمي‌تواند انسان اين كار را انجام بدهد ببينيد مساله يك دفعه بطور كلي تغيير پيدا كرد چرا؟ چون لحاظ شارع، داعي براي بعث در طلب در نفس مولا نفس‌الصوم است اين نفس صوم در ماه رمضان محقق است ظرف ماه رمضان است نه اين كه شرط است براي صلاه. اين معيار مي‌شود براي واجب مطلق و مشروط پس ديگر ما راجع به اين قضيه بحث نمي‌كنيم خيال مي‌كنم مطلب ديگر روشن شده باشد.

... نگاه مي‌كنيد به آن نگاه عرفي و عقلاني خودتان به روايت و به عبادت مطلب را مي‌فهميد يعني به همان نظره‌اي كه نظره شما يقين برايتان حاصل مي‌شود وأخذ به ظهورات مي‌كنيد عام و خاص را تشخيص مي‌دهيد مطلق و مقيد را مي فهميد همان نظره براي شما اشتراط و اطلاق مي‌آورد ديگر نیاز به چيزي نداريد معماي مشكل و غول بي‌شاخ و دمي باشد كه حالا بيايد و تأویل و تفسير كنيد كه چطور ما اطلاق‌گيري كنيم و اشتراط را بفهميم آن ديدگاه را وقتي نگاه مي‌كنيم مي‌گويد الصلاه لا يترك بحال معلوم مي‌شود تمام داعي در نفس مولا نفس الصلاه است نه چيز ديگر.

 آن وقت ديگر در اين جا انسان نمي‌تواند كاري كند كه زوال شمس از او عبور كند يك قرص پنج دقيقه قبل از زوال بخورد كه اين قرص تا دم غروب آفتاب او را خواب نگه دارد اين عمل مي‌شود حرام، والا اگر قائل به واجب مشروط شدیم پنج دقيقه مانده زوال بشود يك قرص مي‌خوريم هيچ گناه هم نکردیم تخت مي‌خوابيم شش ساعت خواب اصحاب كهف موقعي كه يك ربع بعد از غروب آفتاب است بيدار مي‌شويم نه گناه كرديم هيچ كاري هم نكرديم بسيار كار خوب و مستحسنی هم انجام داديم نه بابا! پدرمان را هم خدا درمي‌آورد غلط كردي چرا نمازت فوت شد؟ يك وقتي همين طوري خوابت مي‌رود عيب ندارد يك وقتي قرص مي‌خوري و مي‌خوابي‌ آمپول مي‌زني و مي‌خوابي چرا اين كار را كردي؟ و باعث فوت شدي؟ هم بايد نماز را قضا بكني هم آن دنيا چوبت مي‌زنند اين مال چیست؟ مال تبدل واجب مشروط به واجب مطلق است.

 حالا فهميديد اين مساله واجب مطلق و مشروط چقدر مساله حياتي است و انشاء اللَه خواهيد ديد كه کل فقه را دگرگون خواهد كرد بطور كلي زيربنا را عوض خواهد كرد و مطلب را جور ديگري خواهد كرد.

 ظاهراً ادامه بحث انشاءاللَه مي ماند براي بعد از ايام عاشورا.

اللَهم صلی علی محمد و آل محمد